

کودک

در جهان امروز، کودکان جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارند و حتی شاخه‌ای از دانش روان‌شناسی به آنان اختصاص یافته است. به اعتقاد روان‌شناسان موقعیت اجتماعی و اقتصادی خانواده، افکار و عقاید و باورداشت‌های والدین و آرمان‌های آنان در طرز رفتار کودکان تأثیر بسیار دارد.

در شاهنامه، این اثر ماندگار و جاویدان ادب فارسی، نیز کودکان بیشترین مایه‌های عاطفی را به خود اختصاص داده‌اند. در عین حال، رشته‌ای لطیف از عاطفه و محبت، کودکان و قهرمانان شاهنامه را به هم پیوند می‌دهد. فردوسی در عین به تصویر کشیدن دقیق صحنه‌های نبرد و قهرمانان دلیر و گردان سرافراز، چکاچاک شمشیرها و نیزه‌ها و کشته شدن دلاوران، کودکان را از یاد نبرده است و این بیانگر رقت طبع و لطافت احساس اوست. در شاهنامه به مناسبت‌های مختلفی از کودکان یاد شده است:

۱. خبَر تولد کودک و جشن

وقتی کودکی به دنیا می‌آید، عروسی را به شکل او درست می‌کردند و برای پدر یا پدر بزرگش می‌فرستادند:

یکی کودکی دوختند از حریر
به بالای آن شیر ناخورده شیر
درون وی آنگه موی سمور
به رخ برنآریزه ناهید و هور
به بازوش بر ازدهای دلیر
به چنگ اندرش داده چنگال شیر
پس آن صورت رستم گرزدار
ببردند نزدیک سام سوار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



در شاهنامه

۳. اهمیت و ارزش کودک

از نظر فردوسی کودک عزیز است و جنسیت در عزیز بودن فرزند نزد پدر و مادر تأثیری ندارد:

**چو فرزند را باشد آیین و فر
گراهی به دل بر چه ماده چه نه**

ج ۱/۹۰/۱۷۶

وقتی فردوسی می خواهد نهایت بدکرداری روزگار را نشان دهد، می گوید آن قدر روزگار فرومایه است که حتی پستان شیر را از فرزند می گیرد:

**چنین است کردار این گنده پیر
ستاند زفرزند، پستان شیر**

ج ۳/۱۶۸/۲۵۶۵

در داستان سیاوش، «کاووس» به دلش آمده که «سودابه» خائن است و می خواهد او را بکشد اما یکی از دلایلی که او را منصرف می کند، این است که از سودابه چند کودک خرد دارد و غم آنان را نمی توان ناچیز شمرد:

**چهارم گزو کودکان داشت خرد
غم خرد را خوار نتوان شمرد**

ج ۳/۲۸/۳۸۱

در شاهنامه هم عمل سقط جنین غیر انسانی شمرده می شود. سودابه از زنی جادوگر می خواهد که دارویی درست کند تا او بخورد و فرزندش را سقط کند. آن گاه به کاووس بگوید که در کشمکش با سیاوش بچه را سقط کرده است. سودابه دو کودک سقط شده را به کاووس نشان می دهد و چنین وانمود می کند که از خود اوست. سپس نزد کاووس، سیاوش را به گناه سقط جنین متهم می کند:

**چنین پاسخ آورد سودابه پیش
که هن راست گویم به گفتار خویش
فلنهد دو کودک نمودم به شاه**

دلپسته ی پادشاهی بود، تولد فرزند را نهران کرد و او را در صندوقی پر از زر و سیم و گوهر به آب سپرد. گازی فرزند مرده، صندوق را یافت و به خانه برد.

گازر و زنش چون کودک را از میان درخت و آب یافته بودند، نام او را «داراب» گذاشتند.^۲

**سینم روز «داراب» گردند نام
کز آب روان یافتندش کنام**

ج ۳/۳۵۸/۶۳

«ناهد» دختر فیلقوس رومی، دهانش بدبو بود. او را با گیاهی به نام «اسکندر» معالجه کردند. پس ناهید پسر خوب چهرش را «اسکندر» نام گذاشت:

زیلا و اورند و بویا برش

سلندر همی خواندی هادرش

به فرخ همی داشت آن نام را

کزو یافت از ناخوشی، کام را

گاهی نام گذاری کودک به دلیل این که نامی در خور برایش نمی یافتند، تا مدتی به تأخیر می افتاد. «فریدون» بر سه پسر خود حتی تا زمان ازدواجشان نامی نگذاشته بود و دختران سرو یمن را برای آنان به زنی گرفت که بر آنان نیز هنوز نامی نگذاشته بودند:

از این سه، دو پاکیزه از شهرناز

یکی کهتر از خوب چهار ارزواز

پدر نوز ناکرده از ناز نام

همی پیش پیلان نهادند گام

ج ۱/۸۲/۵۲

هر آن هر سه را نوز ناکرده نام

چو بشنیدم این، دل شدم شادکام

که ما نیز نام سه فرخ نژاد

چو اندر خور آید نگریم یاد

ج ۱/۸۴/۸۵

«سام» به کسی که عروسک رستم گونه را می آورد، مزدگانی بسیار می بخشد: **وز آن پس، فرستاده را پیش خواست درم ریخت تا بر سرش گشت راست**

ج ۱/۲۴۱/۱۵۳۳

وقتی «فرو» متولد می شود، مادرش «جریره»، دختر پیران، برای رساندن این خبر به شوهر خود، «سیاوش»، دست کودک را در زعفران می زند و بر ورق نامه می نهد تا سیاوش بفهمد که فرزندش به دنیا آمده است:

بفرمود بکسر به فرمانبران

زدن دست آن خرد بر زعفران

نهادند بر پشت این نامه بر

که پیش سیاوش خودکامه بر

ج ۳/۱۱۸/۱۸۱۸

وقتی خبر تولد فرزند به سیاوش می رسد، به فرستاده مزدگانی می دهد:

فرستاده را داد چندان درم

که آرند گشت از کشیدن درم

به یمن تولد رستم در «زابلیستان» همه جا مراسم جشن و شادی برپا می شود:

همه دشت پر باده و نای بود

به هر کج صد مجلس آرای بود

به زا و لستان از کران تا کران

نشسته به هر جای راهشگران

ج ۱/۲۴۰/۱۵۲۶

بیاراست جشنی که خورشید و ماه

نظاره شدند اندران بزمگاه

ج ۱/۲۴۱/۱۵۳۵

۲. نام گذاری کودک

نام گذاری کودکان در شاهنامه اغلب با دلیل و به استناد علتی است.

«همای چهار زاد» باردار بود که به پادشاهی نشست. او از آن جا که سخت

از این بیشتر کس نبیند گناه

ج ۳/۳۳/۴۶۷

«کیخسرو» افراسیاب را سرزنش می کند که با دخترش (فرنگیس مادر کیخسرو) بد رفتاری کرده است تا فرزندش سقط شود:

زنده همی تازیانه زند

که تا دخترش، بچه را بفلند

ج ۵/۳۰۸/۱۲۱۸

فردوسی در شاهنامه در اهمیت نگهداری کودک این گونه دلیل می آورد که حتی شیر و پلنگ و ماهی بچه ی خود را می پروراندند. آن گاه «سام» را به خاطر بی توجهی به فرزند خود، «زال»، مورد سرزنش قرار می دهد:

پدر مهر و پیوند بفلند خوار

جفا کرد بر کودک شیر خوار

ج ۱/۱۴۰/۷۴

که بر سنگ و بر خاک شیر و پلنگ

چه ماهی به دریا درون با نهند

همه بچه را پرورانده اند

ستایش به بزدان رساننده اند

تو پیمان نیکی دهش بشکنی

چنان بی گنه بچه را بکنی

به بزدان کنون سوی پوزش گرای

که او بیست بر نیلویی رهنمای

ج ۱/۱۴۲/۱۰۰

«کیخسرو» به «گودرز» سفارش می کند

که سرپرستی کودکان بی مادر را بر عهده بگیرد:

اگر کودکانی که بی مادرند

زنانی که بی شوی و بی چادرند

برایشان در گنج بسته مدار

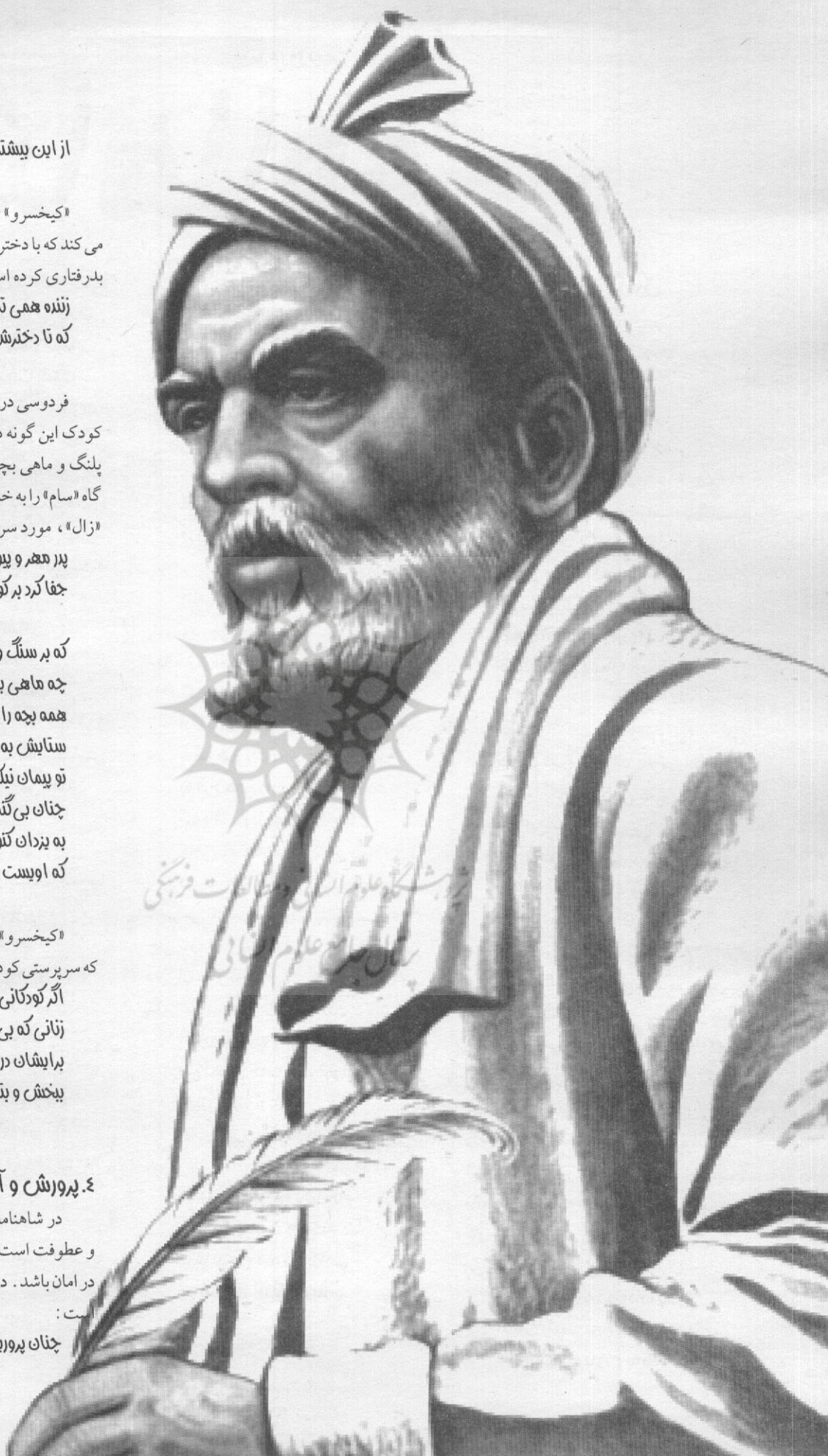
ببخش و بنرس از بد کردگار

ج ۵/۴۰۱/۲۸۰۳

۴. پرورش و آموزش کودک

در شاهنامه رفتار با کودک آمیخته با مهر و عطف است. کودک باید از رنج و سختی در امان باشد. در مورد پرورش «منوچهر» آمده است:

چنان پروریش که باد هوا



پیشگاه علوم آسان و مطالعات فریبناکی
پنهان بر این علوم آسانی

برو بر گذشتی نبودی روا

پرستنده ای کش به برداشتی

زمین را به پی هیچ نگذاشتی

ج ۴۹۳/۱۰۹/۱

بدو داهت روزگاری دراز

همی پروریت به بر به ناز

ج ۱۶۶/۶۰/۱

پذیرفت فرزند او نیک مرد

نیارود هرگز بدو باد سرد

ج ۱۴۳/۵۹/۱

چو فرزند باید که داری به ناز

زرنج ایمن از خواسته بی نیاز

ج ۲۹۳۱/۱۹۱/۳

دایه ای که برای نگهداری فرزند انتخاب

می شود، باید آزاده، پاک، پرشرم و با مایه

باشد:

بیاورد آزاده تن دایه را

یکی پاک پرشرم و با مایه را

ج ۱۳/۳۵۵/۶

مهر مادری در شاهنامه مهری اصیل

است. کاووس مهر سودابه را به سیاوش «مهر

صد مادر» می شمرد!

بدو گفت شاه این سخن درخورست

برو بر تو را مهر صد مادر است

ج ۱۴۷/۱۴/۳

فردوسی مهرورزی روزگار و زمانه را به

مهر مادر تشبیه می کند:

زمین گرد رخسار تو را چاکم است

زمان بر تو چون مهربان مادر است

ج ۶۴۰/۱۵۷/۴

در شاهنامه به آموزش کودک بیش از حد

اهمیت داده می شود. رستم، سیاوش را

پرورش می دهد و همه ی هنرها را به او

می آموزد:

سواری و تیر و کمان و کماند

عنان و رکیب و چه و چون و چند

زداد و ز بیداد و تخت و کلاه

سخن گفتن رزم و راندن سپاه

هنرها بیاموختنش سر به سر

بسی رنج برداشت و آمد به بر

سیاوش چنان شد که اندر جهان

به مانند او کس نبود از مهان

ج ۸۰/۱۰/۳

سیاوش نیز از رستم که در پرورش او

رنج ها برده و بسیار کوشیده است،

سپاس گزاری می کند:

بسی رنج بردی و دل سوختی

هنرهای شاهانم آموختی

ج ۸۷/۱۱/۳

«گشتاسب» در مورد پرورش «اسفندیار»

به بزرگان می گوید:

به هئلام شیرش به دایه دهد

یکی تاج زربینش بر سر نهد

همی داردش تا شود چیره دست

بیاوردش خوردن و بر نشست

بسی رنج بیند گران مایه مرد

سواری کندش آزموده نبرد

ج ۹۴۱/۱۳۰/۶

اسفندیار هم از رستم می خواهد که از

«بهمن» مراقبت کند و او را آموزش دهد؛ زیرا

رستم قبلاً در پرورش سیاوش موفق

بوده است. اسفندیار از رستم می خواهد که

بهمن را «پدر وار» بپذیرد:

کنون بهمین این نامور پور من

خرمند و بیدار و دستور من

بمیرم، پرورارش اندر پذیر

همه هر چه گویم تو را یادگیر

بیاورزش آرایش کارزار

نشستلگ بزم و دشت شکار

ج ۱۴۷۱/۳۱۰/۶

مرد گازر داراب، پسر همای چهارزاد،

را به فرهنگیان می سپرد تا او را پرورش دهند:

بدو مرد گازر بسی پرشمرد

از آن پس به فرهنگیانش سپرد

بیاوخت فرهنگ و شد برمنش

برآمد ز بیغاره و سرزنش

ج ۹۵/۳۶۰/۶

آموزش هایی که داراب می بیند، شامل

عنان و سنان و سپر داشتن، چوگان بازی،

تیراندازی و ... است:

سپردش بدو روزگاری دراز

بیاوخت هر چش بدن بد نیاز

عنان و سنان و سپر داشتن

به آورده باره بر گاشتن

همی زخم چوگان و تیر و کمان

هنرجوی دور از بد بگمان

بر آن گونه شد زین هنرها که جنگ

نسودی به آورد با او پلنگ

داشتن فرزند خوب و شایسته آرزوی هر

پدر و مادری است. «گیو» نیز به دلیل داشتن

«بیژن» فرزند خوب و نیکی شناس خود، از

خداوند سپاس گزار است:

به دادار گفت از تو دارم سپاس

تو دادی مرا پور نیکی شناس

همنش هوش دادی و هم زور کین

شناسای کار است و جوای دیب

ج ۳۸۳/۱۰۷/۵

بیژن هم حق شناس زحمات پدر خود

«گیو» است:

به رنج و به سختی پیروردم

به گفتار هرگز نیازردم

ج ۱۰۱۸/۷۳/۴

به هر حال، فرزندی خوب و شایسته

است که فر و نام پدر را حفظ کند و گرنه:

گر او بفکند فر و نام پدر

تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

ج ۷/۷۶/۲

اگر پسر شایسته باشد، پدر به افتخار او

سر بر خورشید برمی آورد:

سپهید چو شایسته بیند پسر

سزدد گر برآرد به خورشید سر

ج ۸۶/۱۱/۲

زیرنویس ها:

۱- ترتیب ابیات بر اساس شاهنامه ی چاپ مسکواست و اعداد به ترتیب نشان دهنده ی جلد، صفحه و بیت است.

۲- رستگار فسنایی، منصور، فرهنگ نام های شاهنامه، مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران: ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۷۵.